

# Dylan Thomas



ترجمه: شهلا سعید نور

## دیلان تامس (۱۹۱۴-۱۹۳۵) شاعر بریتانیایی

به دنبال آیینی شاعرانه برای وحدت زندگی و مرگ و بالندگی

بجوش، بخروش بر مرگ نور.  
فرزندگان به فرجام خویش  
تیک می‌داند که ظلمت سزاست  
لیک چون کلامشان فروغی نشانده،  
آرام نروند به آن شب خوش.  
رادمردان از پس واپسین موج می‌خروشدند  
که کردار سست شان چه درخشان  
می‌توانست در خلیجی سبز به رقص  
درآید  
و می‌جوشند، می‌خروشدند بر مرگ نور.  
شوریدگان که خورشید را گرفتند و  
سرودند  
بس دیر درمی‌یابند  
که گریز آفتاب را به سوگ درنشته‌اند  
و آرام نروند به آن شب خوش،  
بزرگمردان پای بر لب گور  
یا پیشی کورکننده می‌بینند که چشمان  
کور  
شهاب‌وار و خوش می‌توانند رخسید  
پس می‌جوشند، می‌خروشدند بر مرگ  
نور.

می‌انجامد و سپس به بالندگی جدید، آن  
هم به نوبه خود به مرگ و باز هم به  
زندگی جدید.  
پس او انسان و طبیعت، گذشته و  
حال، زندگی و مرگ را عوامل یکپارچه‌ای  
می‌انگاشت و از همین رو نغمه  
برمی‌داشت که «مرگ را قلمروی نخواهد  
بود». در ترانه‌های غنایی اش تصاویر  
درهم تنیده (ملهم از انجیل، فولکور و لوز و  
آثار فروید) چنان سازماندهی شده که  
جنبه‌های همین پیش را بنماید. خود  
زندگی‌نامه منشورش «تصویر هنرمند به  
عنوان سگی جوان» تلفیقی است از بیان  
ملایم و خشن که فصاحت مهیج او را در  
نظم و نثر نشان می‌دهد. دیلان تامس  
سخنوری جذاب بود و زندگی کوتاهش  
فراز و نشیب بسیار داشت.  
شعرخوانی اش شنوندگان را مسحور  
می‌کرد و جلسات شعرخوانی اش در  
آمریکا در سال‌های ۵۰ تا ۵۳ موفقیت  
چشمگیری داشت تامس در سومین  
سفرش به آمریکا در نوامبر ۱۹۵۳ به طور  
ناگهانی در نیویورک در اثر سکته قلبی  
درگذشت.

سروده‌ای از دیلان تامس

### آرام مرو به آن شب خوش

آرام مرو به آن شب خوش -  
سالمندان سزاست که در شامگاه  
بتوفند و بسوزند،

و تو ای پدر، آنجا بر آن فراز اندوهناک  
دعا و لعن کن با اشک‌های خشمناک،  
آرام مرو به آن شب خوش، حاشا  
بجوش، بخروش بر مرگ نور.

### نیایش

با خود چه بیخودم  
با تن‌ها هم تنها -  
کاش بی‌خود شوم  
با تو رها  
در او فنا شوم.

کجاست ناخدای من، ای خدا  
تا به سوی توام بادبان برافرازد؟

با خود چه بی‌خودم -  
باید که با خدا شوم،  
از خود جدا  
با او رها  
در تو فنا شوم،  
از تنهایی و تن‌ها فرا شوم.

س. پ

## من عمودی ام

سروده: سیلوپالات

اما دوست تر دارم که افقی باشم.  
من نه یک درختم ریشه در خاک  
که املاح و مهر مادرانه را بمکم  
تا هر نو بهار به برگ و بار بشینم،  
نه گل سرسید باغچه‌ای  
که دل‌ها را بفریبم و به نقش‌های چشمگیر درآیم.  
غافل از آن که باید به زودی گلبرگ‌هایم از تن درآورم.  
در قیاس با من، درخت جاودانه است  
و شاخ گل‌ته بلند، که بهت انگیزتر  
و من عمر دراز آن و شهامت این را خواهانم.

امشب در زیر نور ناچیز ستارگان  
درخت‌ها و گل‌ها عطرهای خنک می‌تراوند.  
من در میانشان راه می‌روم، اما هیچ یک اعتنا نمی‌کنند.  
گاه فکر می‌کنم که وقتی در خوابم  
و افکار تار می‌شوند  
باید به کامل‌ترین وجه شبیه آنان باشم.  
برایم طبیعی‌تر است که آرمیده باشم.  
آنگاه من و آسمان بی‌پرده در صحبتیم،  
و من مفید خواهیم شد هنگام که بیارم سرانجام؛  
شاید آنگاه درخت‌ها نوازشم کنند و گل‌ها برایم فرصت یابند.



سیلوپالات به اتفاق مادر و برادرش